

# نوآوریهای بلاغی ابن سنان

## « خفاجی در سر الفصاحه »

عبدالله بن محمد بن سنان خفاجی از ادیبان و سخن سنجان بزرگ قرن پنجم هجری بود که با تصنیف کتاب «سر الفصاحه» مکتبش جدید در نقد ادبی گشود و با معیار هائی بس دقیق بارزیابی سخن شاعران و نویسندگان نشست. این دانشمند شیعی مذهب از قبیله بنی خفاجه بود که افراد آن در آن روزگار برای سوداگری و دادوستد به قراه و قصبات حلب آمد و شد داشتند و او به سبب انتساب بدین قبیله به خفاجی شهرت یافت.

خفاجی در سال ۴۲۲ هجری به عالم هستی چشم گشود و در جوانی بدانش آموزی و معرفت اندوزی همت گماشت. سپس در مهرة النعمان به ابوالعلاء احمد بن سلیمان (۱) پیوست و از فضل و دانش این بزرگ بهره‌ها یافت.

آنگاه حاصل پژوهشهای ادبی خویش را به صورت کتاب «سر الفصاحه» در سال ۴۵۴ هجری به عالم ادب عرضه کرد و سرانجام در سال ۴۶۶ هجری بقتل رسید. مصنف سر الفصاحه تنها یک ادیب سخن سنج نبود بل خود نیز در شعر و شاعری دست داشت و دیوان شعری از او بر جای مانده که بنا به گفته علامه آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» در بیروت به چاپ رسیده است.

نسخه‌ای از کتاب سر الفصاحه با اهتمام علی فوده از علمای الازهر در سال

۱۳۵۰ و نسخه دیگر آن به تصحیح عبدالمتعال صمیدی در سال ۱۳۷۲ هجری در مصر به چاپ رسیده است .

مشهورترین دانشمندی که در نقد به پیروی از شیوه او برخاست ابن اثیر صاحب کتاب معروف المثل السائر، بود که بحد زیادی از وی و کتابش سر الفصاحه متأثر گردید و به نقد آراه و عقاید او نشست .

ابن اثیر در مقدمه کتاب المثل السائر، از سر الفصاحه اینگونه یاد کرده است : «و اما عام بیان برای تألیف کلام منظوم و مثنوی بمنزله اصول فقه است برای بیان احکام و ادله آن و کتب و رسائل زیادی در این علم تألیف یافته و سخنان زیادی در باره آن گفته شده است و من از میان کتب بلاغی جز کتاب موازنه ابوالقاسم ، حسن بن بشر آمدی و سر الفصاحه خفاجی کتابی را مفید نیافتم ( ۱ )

موضوع این کتاب، تفسیر و توصیف فصاحت و بلاغت و بحث پیرامون مباحث علم بیان و بدیع است . آنچه این کتاب را از دیگر کتب بلاغی ممتاز می سازد ، جنبه نقد آنست . بدین معنی که مصنف تنها به توصیف و تعریف مباحث علوم بلاغی اکتفا نکرده بل شمر شاعران بزرگ چون منبئی و ابوتام و امثال آنان را به محک نقد کشیده و حسن و قبح آنرا آشکارا باز نموده است .

مؤلف بعد از ذکر مقدمه ای ابتدا در حقیقت صوت و چگونگی ایجاد آن سخن گفته پس از آن فصلی در حروف و اقسام آن چون مهمل و مستعمل ، مهجور و مهموس و غیره گشوده است .

آنگاه درباره کلمه و کلام سخن رانده و بطلان عقیده مجیره را که قائل بقدمت الفاظ قرآن کریم بودند با ثبات رسانیده است . خفاجی در این مبحث ثابت کرده که الفاظ قرآن کریم همان الفاظ معمول و متداول عرب است با این تفاوت که از فصیح ترین آنها انتخاب شده است .

نویسنده کتاب پس از بیان این مطالب ، فصلی درباره زبان گشوده و در انواع زبان سخن گفته است . این مباحث که بخش وسیعی از کتاب را دربر گرفته به عنوان مقدمه است و پس از این مقدمه مبسوط ، به اصل موضوع یعنی فصاحت و بلاغت و چگونگی شیوه بیان سخن گفته است .

نکات دقیقی که خفاجی در شیوه بیان سخن بدانها اشاره کرده و به نظر جالب و تازه می آید بدین قرار است :

**چگونگی کاربرد الفاظ** - خفاجی معتقد است که شاعر باید در انتخاب الفاظ و کلمات شعر خود، نهایت دقت و مراقبت را بنماید و موارد استعمال آنها را بدرستی بداند.

مثلا کلماتی که در ذم و قدح به کار می روند در مقام مدح بکار نگیرد و هم چنین واژه‌هایی که در مدح استعمال دارند در ذم و قدح نیارود. مورد اول راز شماربو تمام شاهد می آورد که در مقام ستودن ممدوح واژه «حق» را آورده و گفته است.

جادالاموال حتی حسبوه الناس حمقا (۱)

«در بخشش اموال آنقدر زیاده روی کرد که مردم او را نادان تصور کردند»

در مورد دوم، دو واژه «طلا» و «نقره» را مورد مثال قرار می دهد و می گوید، با اینکه این دو واژه معمولا در مورد تحسین و مدح بکار می روند این رومی آنها را در بیعتی برای مذمت پیرزنی زشت آورده و گفته است:

من شعرها من فضة و ثرها من ذهب (۲)

«زنی که مویش چون نقره و دندانهاش چون طلاست.»

نمونه آن در فارسی این شعر قافی است که در مقام مدح و تحسین کلمات «مارو افعی» را آورده و شعر خود را به ابتذال کشانیده است.

ای طره دلدار من ای افعی پیچان

پیچانی و پیچان نشود افعی بیچان

بر سر و چمن مار بود عاشق و اینک

تو ماری و عاشق شده بر سر و خرمان (۳)

**فصاحت و بلاغت** شاید این سنان نخستین دانشمند بلاغی باشد که تعریف کاملی از فصاحت و بلاغت بدست داده و تفاوت آندو را آشکار ساخته است او میگوید: فصاحت تنها وصف الفاظ است و بلاغت وصف الفاظ است با معانی بنا بر این هر بلغی فصیح است ولی هر فصیحی بلغ نیست.

خفاجی بر این عقیده است که کلمه وقتی فصیح است که از هشت عیب خالی

۱ - سر الفصاحه به تصحیح عبدالمتعال صعیدی ص ۱۸۹

۲ - سر الفصاحه ص ۱۹۰

۳ - دیوان قافی چاپ محمدجعفر محجوب ص ۶۲۶

باشد (۱) او کلماتی که دارای ابهامی قبیح هستند و همچنین الفاظ عامی مبتذل را عاری از فصاحت می‌شمارد و نیز معتقد است که لفظ فصیح نباید از حروف زیاد ساخته شده باشد و در این مورد کلمه « مغناطیسهن » را که در شعر ابو نصر بن نباته آمده است به عنوان مثال ذکر می‌کند .

فایاکم آن تکشفوا عن رؤوسکم

الان مغناطیسهن الذوائب (۲)

این سنان میگوید: کلمه « مغناطیسهن » به علت کثرت حروف عاری از فصاحت است و ادیب باید از استعمال این نوع کلمات پرهیز کند .

**استعاره بر گزیده و مطرود خفاجی** در مبحث استعاره سخن را بدرازا میکشاند و صفحات زیادی از کتاب را باین مبحث اختصاص می‌دهد . او بر این عقیده است که استعاره به علت تشبیهی که در آنست بر رونق کلام میافزاید و آیه کریمه « و اشتمل الرأس شیئاً » را که در قرآن کریم بصورت استعاره آمده است بعنوان شاهد ذکر می‌کند و می‌گوید ، این آیه از جمله « کوشیب الرأس » که حقیقت آنست به مراتب بلیغ تر است .

با این حال معتقد است اگر وجه شبه ( جامع ) در استعاره ضعیف باشد یا استعاره ای بر استعاره دیگر قرار گیرد نه تنها به کلام رونقی نمی بخشد بل آنرا به ابتذال می کشاند .

**استعاره بر استعاره** - این سنان بر این عقیده است که هر گاه استعاره ای بر استعاره دیگر قرار گیرد از معنی اصل دور در نتیجه مطرود و ناپسند می گردد مثلاً ترکیب در گزیدن روزگار ، را در این بیت ابو تمام بسیار ناپسند می داند .

۱ - خفاجی معتقد است که کلمه باید از این هشت عیب خالی باشد .

اول - کلمه از حروف قریب المخرج ساخته نشده باشد ، دوم ، آهنگ کلمه در گوش ناخوش نیاید سوم کلمه نامأنوس و ثقیل نباشد .

چهارم مبتذل و عامی نباشد . پنجم مطابق قاعده زبان صرف شود . ششم دارای ابهامی قبیح نباشد . هفتم کلمه : کثیر الحروف نباشد ، هشتم تصغیر بی مورد در کلمه صورت نگرفته باشد .

یادهر قوم من اخذ عيك فقد

اضحجت هذا لانام من خرقك (۱)

« ای روزگار ، رگهای گردنت را راست گردان ، ( کجبر و مپاش ) براستی این مردم را از حماقت خود به ناله واداشتی . »

مؤلف سرالفصاحه میگوید : اگر ابوتام گفته بود « گردن روزگار ، و یا « دست روزگار » استعاره ای نزدیک به حقیقت می بود ولی او با گفتن « رگه گردن روزگار » سخن خود را از حقیقت بسیار دور ساخته است . شاهد فارسی این نوع استعاره را میتوان در شعر زیر یافت :

صبح است ساقیا قدحی ده صبح را

تا تقویت زراح نمائیم روح را

از قطن بر گلوی صراحی است قرچه ای

ره باز کن به دشنه ناخن قروح را

شاعر در بیت دوم ابتدا گلو را برای صراحی استعاره آورده که تناسب و شباهت در آن مشهود است زیرا تصور گلو برای صراحی کاملاً طبیعی است و نقلیر آن را در شعر حافظ می بینیم :

یارب چه نغمه کرد صراحی که خون خم

بانمره های غلغلش اندر گلو به بست ( ۲ )

اما شاعر مورد گفتگوی ما تنها گلورا برای صراحی استعاره نیاورده بل برای گلوی صراحی هم قرچه ای فرض کرده است که باید بادشته ناخن آن را باز کرد . بهمین علت چنین استعاره ای مطرود و ناپسند جلوه می کند .

**هماهنگی الفاظ خفاجی** به موسیقی و آهنگ الفاظ اهمیت خاصی قائل و معتقد است شاعر باید الفاظ شعر خود را طوری انتخاب کند که میان آنها نوعی هماهنگی وجود داشته باشد و تناسب میان الفاظ را از شرایط فصاحت و بلاغت میدانند و این بیت متنی را که در آن دو کلمه موزون « بهاراً » و « قرحاً » آمده است به عنوان شاهد ذکر میکند .

وقد صارت الاجفان قرحاً من البکا

و صار بهاراً فی الخدود الشقائق ( ۳ )

د پلکهای چشمها از شدت گریه مجروح شد و شقائق چهره‌ها به گل زرد تبدیل شد، و نیز این بیت ابو تمام را که در آن میان الفاظ « مهاوقنا » و « وحش و خط » هماهنگی و موزونی وجود دارد به عنوان شاهد می آورد :

مها الوحش الا ان هاتا اوانس

قنا الخط الا ان تلك ذوابل (۱)

**کنایه و تصریح :** ابن سنان معتقد است که یکی از شرایط بلاغت اینست که در هر مقام کلامی مناسب آن انتخاب شود و چون گاه ایجاب میکند که سخن در پرده و بطریق ابهام و گاه به صورت تصریح بیان شود، پس ادیب باید به همه موز و دقایق کلام و قوف و آگاهی کامل داشته باشد و بداند که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد .

مثلا در مقام هزل و بیان نوادر ، کنایه مناسب تر از تصریح است . چنانکه امر و القیس موضوع مجامعت را با مهارتی خاص بصورت کنایه بیان کرده است :

فصرنا الى الحسن اودق كلامنا

و رضت فذلت ضعبة ای اذلال (۲)

« پس بسوی حسن ارفتم و سخن ما نرم شد (گشت) و او را رام کردم پس بسختی رام شد، چهرام شدنی! » گویندگان بزرگ و نام آورمانیز بدین نکته واقف بوده و عفت قلم را همه جا رعایت کرده اند فردوسی، حماسه سرای نامی ما که عفت زبان و پاکی بیان از خصایص اوست هر جا که به مقتضای داستانسرایي مطلب شر آمیزی میبایست نقل کند با بهترین و لطیف ترین عبارات به صورت کنایه بیان کرده است .

چنانکه در داستان ضحاک آنجا که میخواهد بگوید پسری که به کشتن پدر راضی شود حرامزاده است اینگونه میسراید :

به خون پدر گشت همداستان

ز دانا شنید ستم این داستان

که فرزند بدگر بود نره شیر

به خون پدر هم نباشد دلیر

مگر در نهانی سخن دیگر است

پزوهنده را راز با مادر است

**تکرار :** خفاجی تکرار را در کلام روان میدانند و معتقد است که ادیب و شاعر باید از آوردن کلمات و جملات تکراری پرهیز کند. اما اگر معنای کلامی مبتنی بر اعاده لفظ باشد در آن صورت تکرار لفظ رواست و بیت زیر را در این مورد شاهد می آورد :

لولا الهوی کتمت الهوی      ولولا الهوی لم تکن لی دموع  
در این بیت دو کلمه «دموع» و «هوی» تکرار شده ولی چون معنی مورد نظر شاعر مبتنی بر اعاده این دو کلمه بوده است نمیتوان آنرا قبیح دانست.

**ایجاز و تطویل :** ابن سنان ایجاز را مایه فصاحت و بلاغت میدانند و بسیاری از آیات قرآن کریم را که در نهایت ایجاز و اختصار است به عنوان شاهد بیان میکنند اما معتقد است وقتی روی سخن با عامه مردم است و قشرهای وسیع اجتماع است باید سخن بگونه تطویل بیان شود. تا درخور فهم همگان باشد.

تمثیل را نیز مایه بلاغت و روشنگری کلام می داند زیرا تجسم معنی را سبب می شود و شخص را در فهم مطلب یاری میدهد.

**صنایع بدیعی :** شاید ابن سنان خفاجی نخستین کسی باشد که صنایع بدیعی را به صنایع لفظی و معنوی تقسیم کرده است و محسنات بدیعی را بدو قسم تقسیم نموده است: دسته اول انواع صنایع بدیعی لفظی که بنظر او عبارتند از حسن استعاره، توشیح، تسهیم، حسن کنایه، سجع، ازدواج، ترصیع، لف و نشر، و جناس که آنها را تحت عنوان «قرار گرفتن لفظ در جای خود» بررسی نموده است. (۱)

دسته دوم، انواع صنایع بدیعی معنوی که عبارتند از طباق، تبدیل، ایجاز و اختصار، تمثیل، صحت التفسیر، مبالغه، صحت التشبیه و صحت التناسق (حسن تخلص) که آن ها را نیز تحت عنوان «مناسبت الفاظ با معانی» بیان کرده است (۲)

البته این نکته را باید در نظر داشت که تقسیم بندی بلاغی به سه علم معانی و بیان و بدیع در زمان مؤلف سر الفصاحه وجود نداشته است. بعد ها که این علوم تطور بیشتری یافته این تقسیم بندی نیز معمول گردیده است.

۱ - سر الفصاحه از ص ۵۹ تا ۲۳۲

۲ - سر الفصاحه از ص ۳۳۳ تا ۳۳۷

**افراط در صنایع بدیعی** - مؤلف سرالفصاحه در مورد صنایع بدیعی و شیوه کار برد آن بدینگونه اظهار نظر می کند در این که استعمال صنایع بدیعی بر لطف و رونق کلام می افزاید جای هیچگونه تردیدی نیست. چه، این صنایع به سخن غرابت و تازگی میبخشد و آنرا از ابتدال بدور میسازد.

ولی هرگاه این صنایع متکلف و باردجلوه کند بطوریکه آثار تصنع و تکلف در آن ظاهر گردد و خواننده یا شنونده تشخیص دهد که هدف گوینده تنها آوردن صنعت بوده است چنین صنعتی نه تنها مقبول و مطلوب نیست بل کلام را از فصاحت و بلاغت بدور میسازد باید صنایع بدیعی در کلام طبیعی جلوه کند و چنین بنظر آید که شاعر یا ادیب در بکار گرفتن آن زحمتی به خود نداده و معنی آنرا طلب کرده است.

با این حال خفاجی معتقد است که نباید در آوردن صنایع بدیعی افراط شود. چه، در آن صورت معنی فدای لفظ خواهد شد در چهره زیبا، بر زیبایی آن میافزاید ولی اگر سراسر صورت را خال بپوشاند موجب زشتی آن میگردد و سفیدی پیشانی اسب باندازه معینی مطلوب است.

اما اگر از آن حد تجاوز کند دیگر آن ارزش و زیبایی خاص را نخواهد داشت و نیز اندک گرفتگی در زبان کنیز مطلوبست اما کنیز لال را کسی نمی پسندد. صنایع بدیعی نیز چنین است در صورتیکه در آنها اعتدال رعایت شود مطبوع و در غیر این صورت نامطلوب خواهد بود (۱)